فضانورد

فضانورد شخصی است که به فضا می رود.

فضانورد در حال قدم زدن روی ماه بود.

بیدار

وقتی بیدار هستید ، خواب نیستید.

بعضی اوقات چون خسته نیستم در رختخواب بیداردراز می کشم.

شجاعت

وقتی شجاعت دارید ، نمی ترسید.

مرد شجاعت دست زدن به شیر را داشت.

شناور بودن

شناور بودن این است که بدون غرق شدن در بالای آب حرکت کنید.

قایق اسباب بازی پسر در استخر شناور شد.

اعطا کردن

اعطای چیزی به معنای اجازه دادن به شخصی است که آن را داشته باشد.

معلم بعد از سخت کوشی در طول روز به ما استراحت داد.

جاذبه زمین

جاذبه نیرویی است که باعث سقوط اشیاء به زمین می شود.

هیچ جاذبه ای در فضا وجود ندارد.

نگین

جواهر سنگ زیبایی است که ارزش زیادی پول دارد.

الماس یکی از گرانترین جواهرات در جهان است.

معدن کار

معدنچی شخصی است که در معدن کار می کند.

معدنچی به دنبال طلا بود.

ماده معدنی

ماده معدنی نوعی ماده است که در زمین یافت می شود.

سنگها از انواع مختلف مواد معدنی تشکیل شده اند.

شرکت کردن

شرکت به معنای مشارکت در چیزی است.

دانش آموزان در نمایش مدرسه شرکت کردند.

اجازه

اجازه به معنای عمل اجازه دادن به انجام کاری است.

من اجازه رانندگی با ماشین مادرم را دارم.

ریختن

ریختن مایعات به معنای بیرون آمدن آن از ظرف است.

مقداری شیر در لیوان خواهرم ریختم.

حضور

حضور کسی یا چیزی واقعیت حضور آنها در آنجا است.

وجود ابرهای تاریک به معنای باریدن باران است.

خام

اگر ماده ای خام باشد ، طبیعی است و فرآوری نشده است.

این شرکت فاضلاب خام را به رودخانه ریخت.

ماهواره

ماهواره چیزی است که برای دریافت اطلاعات به فضا ارسال می شود.

ماهواره در حال گردش به دور زمین بود.

مقیاس

مقیاس چیزی اندازه آن است ، مخصوصاً وقتی خیلی بزرگ باشد.

من از مقیاس ساختمانهای منطقه مرکز شهر تعجب کردم.

کنار گذاشتن – چشم پوشی کردن

چشم پوشی از کاری یعنی انجام ندادن آن.

او کار را کنار گذاشت تا بیشتر بخوابد.

کش آمدن

کشش به معنای این است که دست ها یا پاهایتان را دراز کنید.

او قبل از ورزش بدن خود را دراز کرد.

تلسکوپ

تلسکوپ ابزاری است که مردم برای مشاهده ستارگان از آن استفاده می کنند.

با یک تلسکوپ می توانید ماه و ستاره ها را به راحتی مشاهده کنید.

زیر زمین

وقتی چیزی زیر زمین است ، در زیر سطح زمین است.

قطارهای مترو در زیر زمین سفر می کنند.

جرمی از خانواده معدنچی ها بود. او نیز مانند آنها در طول روز زیر زمین کار می کرد. کار او جمع آوری مواد معدنی و جواهرات خام بود. هر شب بعد از کار ، او در یک زمین باز بیدار می خوابید. با تلسکوپش به ستارگان نگاه کرد. او از مقیاس فضا متحیر شد. او آرزو می کرد روزی ممکن است به آنجا سفر کند.

یک روز در معدن تصادف شد. آب در معدن ریخت. همه چیز تاریک بود. جرمی خودش را کشاند و یک تکه چوب را گرفت. او را از غرق شدن باز داشت. جرمی حضور در همان حوالی را احساس کرد.

صدایی گفت: "من یک فرشته ام."

"چی؟" جرمی فریاد زد.

"شما دیگر هرگز نباید زیر زمین بروید. شجاعت داشته باشید تا خواسته های خود را به واقعیت تبدیل کنید. "

برای مدت طولانی او در سکوت شناور بود. سپس صداهای دیگری را شنید. معدنچیان دیگر برای نجات او می آمدند.

روز بعد جرمی کار را رد کرد. او تصمیم گرفت که یک فضانورد شود. برای دو سال آینده ، او سخت درس خواند. یک روز به او اجازه دادند در مأموریت در فضا شرکت کند. آرزوی او برآورده شده بود.

سفینه فضایی او زمین را ترک کرد. بالاتر رفت تا اینکه دیگر جاذبه ای وجود نداشت. او ماهواره هایی را دید که در کنار کشتی شناور بودند.

سپس جرمی فرشته زیبایی را در خارج از سفینه خود دید. به جرمی لبخند زد. برای چند دقیقه جرمی نمی توانست صحبت کند. سرانجام ، او گفت ، "ممنونم."